



# تقدیم به استادانم

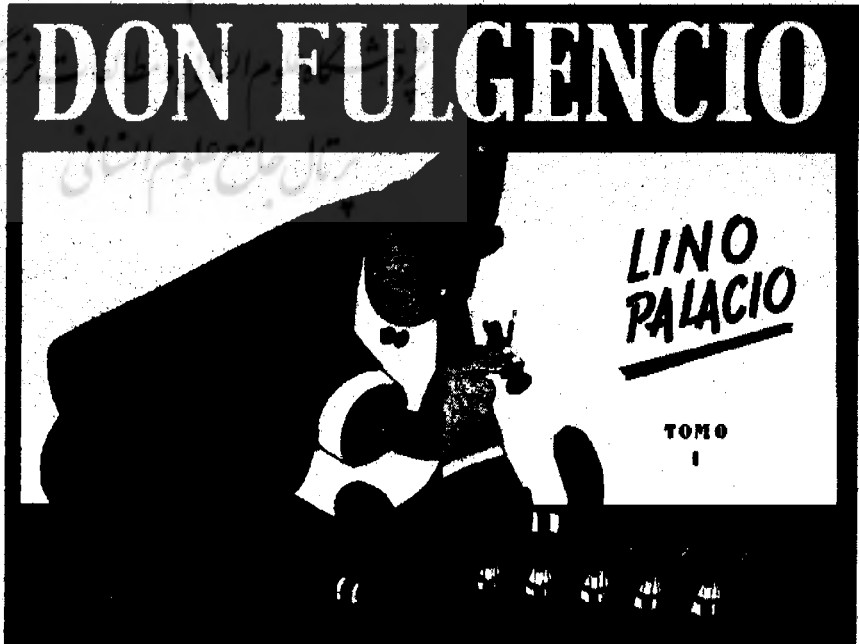
Dedicated to  
my Mentors

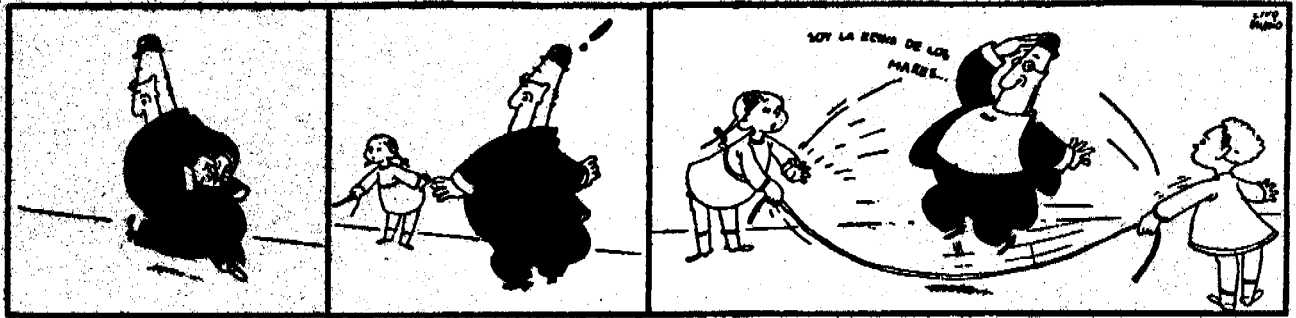
کینو  
مترجم: رضا مختاری

آرژانتینی دیگر از سوژه‌ها و موضوع‌های فراگیر و جهانی استفاده می‌کرد. تاثیر دیویتو بر من صرفاً تأثیری دورادور نبود و فقط به واسطه‌ی طرح‌های چاپ شده او در مجلاتی که به خانه‌مان می‌رسید در من به وجود نیامد؛ من زیر نظر شخص او کلاس‌های طراحی را گذراندم. زمانی که در مجله‌ی Rico Tipo کار

آنچه بیش از همه در آثار لینو پالاسیو دوست می‌دارم خطوط تمیز کارهای او، قرارگیری درست فیگورها و هماهنگی نسبت‌های بین کاراکترهاست. داستان‌های او بدون متن بودند و در آن‌ها عنصر زمان بین یک کار و کار دیگر به خوبی به کار گرفته می‌شد. علاوه بر این او بیش از هر کاریکاتوریست

مثل هر کسی که تصمیم به آغاز یک کار، حرفه، هنر یا شغلی می‌گیرد کاریکاتوریست هم باید پیرو یک راهنما باشد تا به مرور بتواند به سبک کاری ویژه‌ی خود دست یابد. منطقی است که برای من چنین نقشی را کاریکاتوریست‌های آرژانتینی که از کودکی کارهای آن‌ها را دیده‌ام، ایفا کرده باشند. فهرست نام این افراد طولانی است، اما اگر بخواهم از کسانی که بیش از همه مورد علاقه‌ام بودند نام ببرم، باید از لینو پالاسیو و دیویتو یاد کنم.





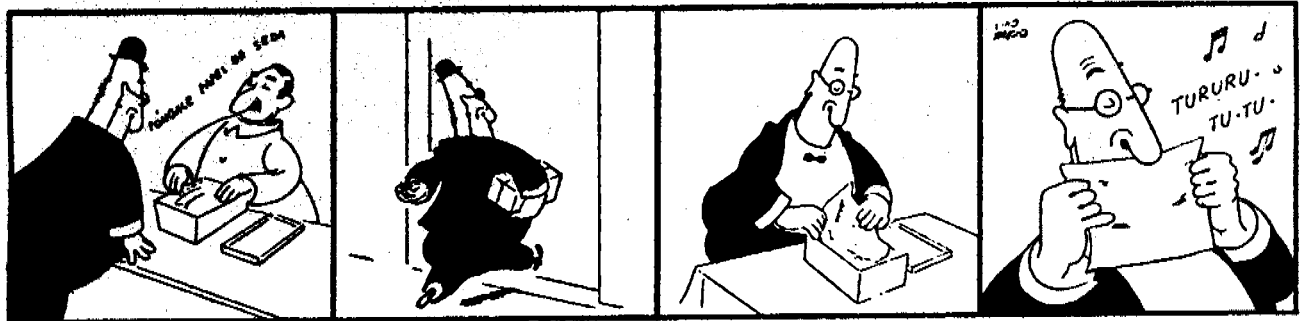
که تحقیق درباره‌ی سوزنه که باید کشیده شود، دغدغهی اصلی‌اش می‌شد. راهنمای بعدی من لوئیس جی مدرانو بود. او خالق گرافوگرام‌ها بود که ترکیبی از جوک‌های مرسوم و کمی استریپ بودند و بیشتر مواقع با یک ترکیب بصری منحصر به فرد به وجود می‌آمدند. من از او اهمیت فرهنگ عامه را در روند هنرآموزی یک کاریکاتوریست آموختم.



می‌کردم طرح‌های مدادی‌ام را پیش او می‌بردم. او طرح‌های مرا اصلاح می‌کرد و می‌گفت «این‌طوری بهتره، اینجا تو یه درخت یا ابر زیادی داری و ... بعد از اصلاح او، من یک اجرای مرکبی از کار می‌کشیدم و تازه آن موقع اگر او احساس می‌کرد که کار خوب شده آن را برایم چاپ می‌کرد. چیزی که از او یاد گرفتم برخورد حرفه‌ای‌اش بود. این که هیچ کس ایده‌ی کسی را کپی نکند و یا از سبک کاری یک نفر دیگر استفاده نکنیم. و بیش از همه‌ی این‌ها احترامی بود که او برای مخاطب قائل می‌شد.

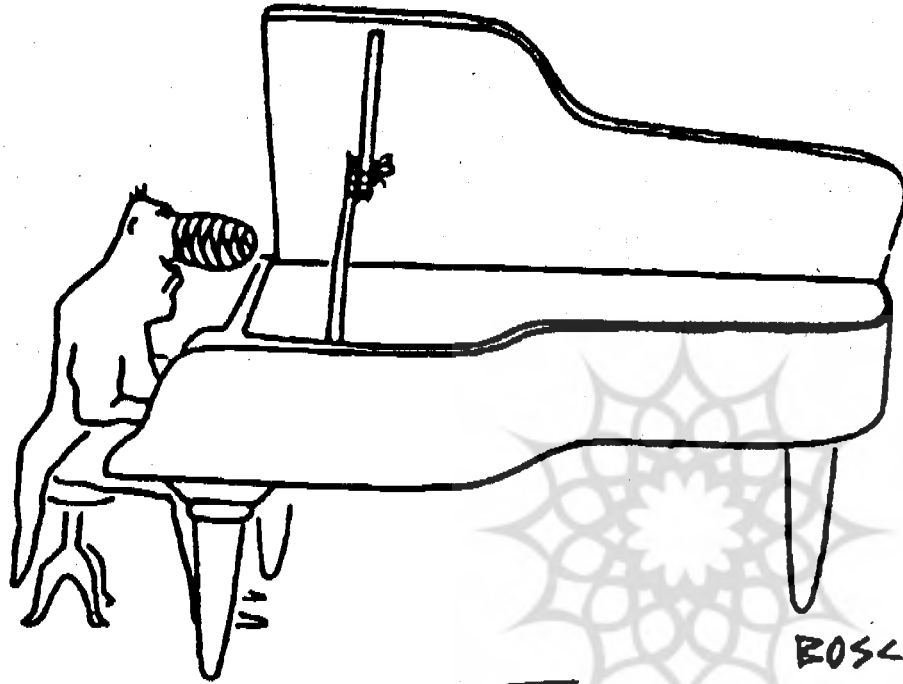
بعد از مدتی اوسکی پیدایش شد. او نه فقط در طراحی که در زندگی هم یکی از بزرگترین راهنمایان من بود. اگر کسی یکی از طرح‌های اوسکی را ببیند و هم‌زمان یکی از طرح‌های مرا نگاه کند هیچ وقت متوجه تاثیرات او بر من نخواهد شد. اما من تاثیراتی بسیار اساسی از او گرفتم. و البته خیلی هم برایم مهم بود که این مسئله به چشم نیاید. اوسکی به من یاد داد که چگونه ببینم و چگونه ماهیت اصلی چیزهایی را که می‌بینم بشناسم. به عنوان مثال یک کلیسای جامع، یک زن، یک گربه و حتی یک هویج را! اما این طرز کار برای خودش قانونی داشت: قبل از طراحی همیشه باید تحقیق کنی.

او این را هم می‌دانست که چگونه اخلاق کاری را که شامل احترام به حرفه، مخاطب و خود می‌شد به آرامی القا کند. و همچنین برای هر اثری چنان کار می‌کرد که انگار قرار است کلیسای سیستین را تزیین کند. این‌گونه بود





در ۱۸ سالگی نسخه‌ای از هفته‌نامه‌ی فرانسوی Paris Mach به دستم رسید. آنجا بود که با کاریکاتوریست‌هایی آشنا شدم که زندگی حرفه‌ای‌ام را به شدت تغییر دادند. بوسک و شاول دو نفری بودند که تاثیراتشان نه فقط بر من بلکه بر نسل‌های زیادی از کاریکاتوریست‌های جوان پنهان بود و شاید به همین خاطر است که مردم هنوز که هنوز است متوجه تحول بزرگی که آن دو به وجود آورده‌اند نیستند. برای من آشنایی با بوسک و شاول منجر به کشف نوعی از طنز شد که به آن علاقه داشتم. ویژگی مهم آثار آن‌ها صراحت، تحلیل‌گری، بدون شرح بودن و سورنالیزم آشکارشان بود. و مهم‌تر از همه دور بودن آن آثار از طنزهای سنتی و بومی‌ای بود که در آن زمان به کاریکاتور هجوم آورده بودند. نوعی دیگری از طنز تصویری با کار آنان ظهور کرد: طنزی که متفاوت و ایزورد بود. برای مثال اسکوترهایی که با فیل‌ها تصادف می‌کردند، مسافرین هواپیمایی که در وسط پرواز به عبور قطاری نگاه می‌کردند و یا پیانویی که با اتومبیلی که از طرف مقابل می‌آمد تصادف می‌کرد. تمام این‌ها با نقادانی تند نسبت به نظامی‌گری، قدرت و تخریب همراه بود و با حساسیت اجتماعی شدیدی آمیخته می‌شد.





تاثیر دیگر از جانب اطمینان ستودنی خطوط رونالد سیرل می‌آید. تاثیر من از این طراح انگلیسی که بر فرانسه شکوفا شد، به واسطه‌ی فرم طراحی اش نبود؛ بلکه ناشی از توانایی او در به وجود آوردن یک اتمسفر یا حال و هوا، سناریو، حالات و نحوه‌ی قرارگیری شخصیت‌ها و در کل روش ارزشمند او در کنار هم گذاشتن این عناصر بود. شیوه‌ی او همیشه برای من بجایترین و دقیق‌ترین روش کار بود. سال‌ها بعد متوجه شدم که این کاریکاتوریست‌ها و کاریکاتوریست‌های بزرگ دیگری مانند آندره فرانسو، همگی فرزندان پدري بزرگ هستند؛ کسی به نام ساؤل استاین‌برگ. بزرگ‌ترین طنزپرداز گرایی که قرن بیستم به خود دیده است. استاین‌برگ تاثیر فراوانی بر نسل‌های زیادی از کاریکاتوریست‌های جهان گذاشته و می‌گذرد این تاثیر تا حدی است که هیچ کدام از ما توانایی رقابت با او را نداریم. ناب بودن طراحی‌ها و حساسیت خطوطش، آثار او را در محدوده‌ای بین طراحی طنز و هنر ناب قرار می‌دهد.

و در آخر دیگر راهنمای بزرگ من سمپه بود. او در اوت ۱۹۳۲ در فرانسه به دنیا آمده و من در جولای ۱۹۳۲ به دنیا آمدم. من فکر می‌کنم که سمپه و من آخرین نمایندگان طنزی تقریباً منقرض شده‌ایم. طنزی انسان‌محورانه که آلوده به فکاهه‌های سیاسی وقت نبود. کارهای او همانند کارهای من موجب خنده‌ی ناگهانی نمی‌شد، بلکه بایست با دقت تکریمه می‌شدند تا ایجاد خنده کنند. بگذارید او را برادر خود بنامم. البته او برادر من نیست. سمپه برادر مرکبی من است.

